

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

زمانی که به نجف اشرف مشرف شده بودیم در همان زمان سابق یکروز داشتم می رفتم به سمت حرم دیدم آقایان یکی یکی می آیند و هرکدام با نعالهایی، - خود نعل جمعش می شود نعال حالا ما نعال را هم جمع می بندیم که مراتب ارادت پروردگار برود بالا - ، نعالها همینطور و هرکدام با یک هاله ای از حواریون و اصحاب می آمدند، تنهائی نمی شد، لابد مسائل امنیتی بوده و چون آن زمانهای سابق هیچ خبری نبود، اما شاید اینطور اسلام بیشتر حفظ می شود و عظمت اسلام بیشتر نمودار می شود خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری می فرمودند آقای بروجردی که به مرجعیت رسیده بود می خواست یک وقت برود مشهد زیارت امام رضا علیه السلام، آقایان حواریون و اصحاب و عقول منفصله! امان از این عقول منفصله، اینها صلاح ندیدند که آقا تشریف ببرند آخر ما امام رضا را

می گوئیم مشرف می شوند ولی آقایان را می شود
گفت مشرف، تشریف ببرند! - خدا رحمت کند
مرحوم علامه طباطبائی را یک دفعه من و اخوی نزد
ایشان بودیم در مشهد، ایشان هر وقت مشهد مشرف
می شدند یک منزلی داشتند نزدیک همین منزل ما،
بعد سوال کردند از آقا سید محمد صادق که از آقا چه
خبر؟ ایشان گفت: ایشان هم تشریف آوردند،
مرحوم علامه فرمودند: بفرمائید مشرف شدند. اینها
آدمهائی هستند که به درد دین می خورند - آقایان
صلاح ندیدند که آقای بروجردی تشریف ببرند
مشهد! آقای بروجردی آدم خوبی بود خودش
خوش ذات بود، ولی امان از این اطرافیان، - مرحوم
پدر ما از هیچ چیزی ما را اینقدر برحذر نداشتند که
از اطرافیان برحذر داشتند در تمام مدت عمر، حتی
تا آن آخرین ملاقاتی که من قبل از فوتشان کردم
چون وقتی آمدم ایشان بیمارستان بودند این آخرین
حرفی که به ما یاد دادند الحذر الحذر از اطرافیان
همین مواظب باش و گفتند هرکسی که از راه به در
رفت خیال نکند اینهائی که رفتند و در انقلاب

مسئولیت گرفتند و بعداً تغییر کردند که از اول آدمهای خوبی بودند این وسوسه‌ها، این صلوات‌ها، این بلندشدن و نشستن و حضرت آقا کردن‌ها اینها یواش یواش در آدم فرو می‌رود، آرام آرام اثرش را می‌گذارد و آنقدر ظریف و لطیف کار می‌کند که آدم نمی‌فهمد آدم نگاه می‌کند می‌گوید من پارسال در همچنین اتفاقی که می‌افتاد عکس‌العمل نشان نمی‌دادم چرا الان اینجوری‌ام؟ پارسال این خبر نبود الان چرا هست؟ کارش را کرده است حالا که فهمیدی باید فوراً به خودت بیائی متوجه بشوی ولی ما به خود نمی‌آئیم یعنی می‌گذاریم بیشتر کار کند برود و در نفس جا باز کند دیگر تا جائی که دیگر اصلاً تنها نمی‌توانی بیرون بیائی حتماً باید سی نفر بیست نفر پشت سر و عقب و جلو را داشته باشند که آن شعائر خوب از شعائر هم مایه می‌گذاریم شعائر خوب جلوه پیدا کند خوب ظهور پیدا کند ظهور و جلوه‌اش خوب باشد - این آقایان نگذاشتند گفتند که نه شما که الان می‌خواهید بروید الان مردم شما را نمی‌شناسند از آمدن و رفتن شما چیزی حاصل

نمی‌شود صبر کنید خوب مرجعیت شما جا بیفتد
یک چندسالی بگذرد چهار یا پنج سالی بگذرد که
بعد خواستید بروید در استقبال از شهرها از اینجا
می‌روید تهران بیایند تا شاه‌عبدالعظیم به استقبال شما
علمای بلاد، رؤوس البلاد وجوه البلاد اینها بیایند
جلو، مردم را بیاورند - یک قضیه‌ای عجیبی برای
مرحوم آقا اتفاق افتاد خیلی جالب است ایشان وقتی
می‌خواستند از نجف بیایند خدا پیام‌رزدشان البته
آمدن را اطلاع داشتند این قوم و خویشان‌شان و افراد
و اینها خبر داشتند که کی می‌آیند چون وقتی که
آمدند در کرمانشاه توقف کردند. یکی دو شب در
کرمانشاه نگه‌شان داشتند چه اینکه در رفتن هم سه
شب در کرمانشاه بودند چون اقوام در کرمانشاه
بودند الان دیگر نیستند اغلب پراکنده شدند ولی
سابق در کرمانشاه خیلی اقوام مادری ما بودند و همه
از اعیان و معارف کرمانشاه بودند خانواده آل آقا و
شیخ الاسلامی این دوتا، آنوقت والده ما چیزهای
برای ما تعریف می‌کرد از ضیافتشان نمی‌دانم گفتم یا
نه به رفقا به والده گفتم یا لیتنی کنت معکم یک

چیزهایی اصلاً از ضیافتها خلاصه سه روز در رفت
نگه داشتند و دو روز هم در برگشت. بعد می دانستند
ولی دقیقاً نه. یک بنده خدایی بود این پسر عمه ما که
یک مدت هم گرفتار بود و او را بردند در همان اوین
و ایشان را فوت کردند! ایشان خوب با علما و اینها
خیلی محشور بود هم پدرش دیگر جزو ارکان
مرکزیت بودند، من هر وقت می رفتم آنجا این
علمای مساجد می آمدند دورتادور و قلیان جلوی
همه قرقر قرقر، همه از این بغل گرفته مثل این
ماشینهای تراکتور گرفته صدای غرّو غرش از این در
که باز می کردیم منزل را توی آن سرسرا می پیچید
هرچی بیشتر غرّو و غرّو می کردند می فهمیدیم محفل
گرمتر است و بعدش هم که خوب معلوم است.
خلاصه ایشان خیلی مشخص و هم مشخص و
خوب طبعاً آن هم خیلی با آن آقایان علمای تهران
خیلی معروف بود و مرد فعالی هم بود یعنی خیلی
فعال بود یک وقتی در جبهه ملی بود و از این حرفها
این هم خلاصه بخاطر اینکه از آقادهای اش خوب
استقبال کند همه افراد را جمع کرده بود علمای تهران

و مردم و کسبه و غیر کسبه و یک بساطی راه انداخته بود با اتوبوس و ماشین شخصی بروند تا قرار بود مثلا از راه کهریزک بیایند برده بود آنجا آقا ایستادند و ایستادند نگو این راننده از یک راه دیگر آمده بود حالا آقا هم که خبر ندارد که این شخص، این بساط را راه انداخته اند اینها از راه کرج آمدند یا از راه غیر کرج، راهی نیست دیگر یا از راه ساوه و قم و کهریزک نمی دانم در این شک دارم باید بروم از والده بپرسم این را مرحوم آقا به من می گفت بعد آورده بود هی بایست یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت و بعد معلوم شد که خیلی این بنده خدا آنچنانی می شود. آدم خلق خدا را بردارد ببرد و دست از پا درازتر برگردد خلاصه دیگر به پدرمان و فلان، پدرمان گفت من چه می دانستم که تو برداشتی این کار را کردی خبر می دادی یعنی عجیب این خواست خدا اینطور بود کسی که در راه خدا هست خدا هم برای او برنامه را تنظیم می کند. این برنامه برای اهل دنیاست آن برنامه مال امیرالمؤمنین است می گوید برای چه آمدید استقبال من، من یکی مثل شما هستم

و این کارهای شما در نفس من اثر می‌گذارد برای چه شما بلند شدید آمدید؟ عجیب اینجاست که راننده اتوبوس هم می‌خواست از این راه بیاید، نمی‌دانم چطور یک باره رأیش برگشت از یک راه دیگر آمد هیچی ایشان می‌گفتند این تا آخر عمر به ما این را می‌گفت، می‌گفت آقادهای گرچه می‌دانم حق با شماست ولی نمی‌دانم در دل من یک چیزی است که دیگر از بین نمی‌رود از شما یک چیزی من در دلم آمده با اینکه فکر می‌کنم حق با شماست ولی از دل نمی‌رود خوب بالاخره دیگر آن علاجش با خداست. - مرحوم آقای بروجردی قبول نکردند و رفتند و گفتند من بمانم زیارت امام رضا نروم تا اینکه چه بشود و اینها. ایشان همیشه به من می‌گفتند امان از دست اطرافیان، اصلاً قشنگ می‌آیند آدم را خط می‌دهند و راه می‌برند و بعد هم دستش را می‌گیرند می‌گویند برو اصلاً دست آدم را می‌گیرند اصلاً یک جوری برای آدم خط و خطوط می‌کشند که آدم چاره‌ای جز رفتن در همان مسیری که تعیین شده است ندارد و بعد هم که نمی‌شود دل را بشکند دل

مرید را می‌شود شکست آقا؟! آسمان به زمین
می‌رسد دل مرید را که آدم نمی‌تواند بشکند. مرید
دلش بشکند دیگر هیچ! فاتحه مع الصلوات.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

فما نقل عن الحكماء أن تشخص الشيء بنحو
العلم الإحساسی أو المشاهدة الحضورية يمكن إرجاعه
إلى ما قلناه فإن كل وجود خاص لا يمكن معرفته بذاته
إلا بنحو المشاهدة.

آنچه که از حکما نقل شده است در خصوص
تشخص چون ما گفتیم تشخص شیء به وجود است
و آن اینکه این آقایان می‌فرمایند که تشخص شیء به
علم است و آن علم هم به دو قسم است یا علم
احساسی است یعنی برای انسان علم حصولی است
و از خارج برای انسان حاصل می‌شود بواسطه
احساس حواس و آلات مُدرِکِ با اتصال به معلوم
بالعرض خارجی و مابهازاء خارجی، احساسی که
انسان می‌کند نسبت به شیء، آن علم حصولی است
که برای انسان است یا به نحو علم حضوری است

یعنی علم یا بواسطه مشاهده حضوریه است و حضور مُدرک عندالمدرک بنحو اتحاد وجودی نه فقط صرف انتقالش صور ماهویه در ذهن، نه، نفس وجود، همانطوری که در جلسه قبل عرض شد خود وجود شیء در قلب مُدرک حضور دارد و دیگر نیاز به استعمال آلات واسطه نیست برای ادراک و برای انتقالش صور، وقتی انسان خودش را احساس می کند آن وجود را احساس می کند و این برای انسان پیدا می شود حتی برای افراد عادی هم نسبت به بعضی از موارد احساس می شود مثلاً افرادی که علاقه مفرطی دارند نسبت به یک فردی، در بعضی از حالاتشان احساس آن علم حضوری مشاهده شده است نه علم حصولی کأنّ خود آن محبوب را در نفس خود احساس می کند و نیازی به آن توجه نظر ندارد که فکر را متوجه کند و نظر را به او برگرداند. در حالات بعضی از اشعار مجنون هم در آنجا این حالات دیده می شود که از او می پرسند چرا به دیدن لیلی نمی روی؟ می گوید من نیازی ندارم من همیشه پیش او هستم این همان علم حضوری است که بواسطه

اتحاد نفس و بواسطه رقتی، که در نفس پیدا می شود
آن محبت، وجود محبوب را در نزد خود نه وجود
مادی، مادی که خوب این وجود مادی خودش را
دارد و این قابل اتحاد نیست قابل انضمام هست ولی
قابل اتحاد نیست نمی شود متحد بشود بالاخره هرچه
باشد یک قدری انفصال پیدا می شود ولی در آن
وجود نه، در مجردات نیست در مجردات مساله
اتحاد در آنجا حاصل می شود و این یکی از عجائب
وجود است که به این وسیله انسان می تواند به مساله
وحدت وجود پی ببرد که از همین قرائن و مصادیق
و شواهد انسان می تواند آن جنبه وحدت را بنحو
اعلی و بنحو الطف و بنحو ادق در آن مساله وحدت
وجود می تواند این مساله را تقسیم کند حالا صرف نظر
از برهان عقلی از نقطه نظر احساس نفسی می تواند
انسان یک همچین مساله ای را برای خودش احساس
کند مثلا در اشعار او داریم که او می گوید مثلا من با
او غیبت و حضور ندارم من دیگر نیازی به دیدن
محبوب، لیلی ندارم این که می گوید نیاز ندارم یعنی
با او هستم می خواهم بروم چکارش کنم او دارد در

قبیله‌اش زندگی می‌کند من هم دارم در قبیله‌ام
زندگی می‌کنم او اصلاً پیش من است و اصلاً توی
قلب من است می‌خواهم برای چه او را ببینم؟ آدم
این احساسی را که می‌کند و انتظار رؤیت و شوقی
که دارد بخاطر فراق است وقتی فراق نباشد دیگر او
چه را می‌خواهد ببیند؟ مگر اینکه باز به جنبه کثرت
توجه کند که آن جنبه عادی مساله است که در آن
صورت باز برایش این حالت رؤیت ظاهری هم پیدا
بشود و انسان در سلوک هم این مساله را احساس
می‌کند در مراتب سلوکی انسان در بعضی موارد
دیگر خودش را با اشیاء متحد می‌بیند نه اینکه
صورتی از آنها در وجود خودش هست، در وجود
خودش این را احساس می‌کند آن احساس می‌کند
الان این حقیقتی که در وجود است سرش درد گرفته
در همان لحظه سر خودش درد می‌گیرد احساس
می‌کند که این حقیقت که در وجود است به فلان
چیز متعلم شده است الان او متعلم می‌شود یعنی یک
وحدت می‌آید و برای هردو یک حالت را می‌بیند و
بعد خودش مشاهده می‌کند که آن نفحات و فیضی

که می‌آید آن بارقه‌هایی و انواری که می‌آید و می‌خورد، این به یک حقیقت می‌خورد، منتهی یک حقیقت واحده حالا چه آن فرد طرفش بفهمد این را یا نفهمد ولی اینکه دارای این مساله است می‌فهمد این حقیقت واحده دو مصداق پیدا می‌کند یکیش این است و یکی آن شخص و طرف دیگر که وجود دیگری دارد ولی به یک واقعیت و به یک هدف. این را می‌گویند علم حضوری.

تلمیذ: آیا در قضیه مجنون یا قضیه اویس آن اتحاد نفسانی است که تأثیر می‌گذارد یا چیز دیگری است؟

استاد: این اویس واقعا خودش را با پیغمبر یکی می‌دید نه اینکه این اثر احساس کند روی آن هم اثر داشت حالا این که اثر گذاشته حالا این که دردش آمد پس این منتقل می‌شود بر آن نه، یک واقعیت و حقیقت می‌آید، یک سنگ می‌آید این سنگ باید به این وضعیت و تشخص اصابت کند منتهی چون پیغمبر در احد است می‌خورد به پیغمبر و چون اویس در یمن است می‌خورد به او در یمن، یکی است و

دو صورت دارد این صورتش بواسطه زیدبن کذا به پیغمبر می خورد او به واسطه سنگ کسی که از یک جایی پرت می کرد. فرض کنید می خواست بزند به کلاغ یا به خرما ی چیزی بیفتد اتفاقا اویس هم داشته از آنجا می رفته و خورده به او.

یک واقعیت می آید به دو مصداق و به دو صورت و به دو شکل، در حالتی که اصل یکی است و به هر دو می خورد، این مساله اتحاد است.

سؤال: تلمیذ: در واقع سنگی که اصابت کرد

دو تاست و به دو ماده برخورد کرد؟

جواب: ببینید این اتّحادی که وجود دارد

باعث می شود آن تقدیر و مشیت خدا هم نسبت به

این واحد بشود از آنجائی که این افراد خودشان دو

ماده دارند یک ماده در احد است یک ماده در یمن

است این تقدیر واحد چگونه در خارج شکل پیدا

می کند؟ آن تقدیر می آید توسط یک نفر از مشرکین

تحقق پیدا می کند همان تقدیر می آید توسط یک نفر

یا یک بچه حتی فرض کنید در یمن تحقق پیدا

می کند یک واقعیت است منتهی از باب اینکه ماده

دوتاست به دو ماده و به دو ظهور تبدیل می شود یک امر است آن یک امر مثل اینکه فرض کنید چطور یک امر هلاکت بر قوم عاد می آید سه تا هلاکت که نیست یک تقدیر است که بر همه باید نقش پیدا کند منتهی این هلاکت که می آید پائین هم به این می خورد هم به این، ده تا نیست یکی است یک مشیت است که باید بیاید همه این جمع را بگیرد در جریان اویس و رسول خدا هم که این قضیه اتفاق افتاد مساله همین بود یعنی تقدیر این است که دندان رسول خدا در روز احد بشکند از آنجائی که اویس با پیامبر اتحاد دارد، حالا نگوئید راجع امیرالمؤمنین که با پیغمبر متحدتر بود چرا آنجا نشده؟ نه، مشیت بر این است که الان در این وضعیت او دچار این بلیه بشود حالا چه حالت خاصی در آن موقع بوده که آن حالت خاص با اویس در آن زمان منطبق شده است در زمان دیگر با امیرالمؤمنین منطبق می شود در زمان دیگر با سلمان منطبق می شود در هر زمانی با یکی و چه بسا اینکه در خیلی از موارد ممکن است که این قضیه مصلحت خدا نباشد که فرض کنید برای

امیرالمومنین باشد. بالاخره یک اسراری هم اینجا است که اگر قرار باشد هر چیزی برای پیغمبر بیاید همان برای امیرالمؤمنین نازل بشود آن وقت دیگر امتحان در اینجا آسان می‌شود، برداشتهای مردم نسبت به این مساله چطور خواهد بود.

اینطور نیست که بدون حساب و کتاب و برنامه باشد و ما هم در دوران حیات خودمان از این مسائل دیدیم از بزرگان و از افراد و اینها. در آن قضیه‌ای که هست و نشان می‌دهد یا علی انت منی در قضیه‌ای است که حضرت رسول امیرالمؤمنین را فرستاده بود به یمن برای جنگ وقتی حضرت برگشتند به مکه قرار بود احرام ببندند و چون نمی‌دانستند چه احرامی ببندند حضرت نیت کردند احرام را به احرام رسول خدا ببندند این یکی از آن مواردی است که حضرت در آنجا احساس وحدت می‌کرد بین خود و بین پیغمبر، همینطوری نبوده که بگوید من احرام رسول خدا می‌بندم اگر ما بگوئیم، احرام رسول خدا می‌بندیم خدا می‌گوید ارواح عمه‌تان بلند شوید بروید احرامتان را ببندید و خیلی

هم از این زیاده رویه‌ها نکنید. آن امیرالمؤمنین است که می‌گوید احرام من احرام رسول خداست حالا هرچه هست. حالا در آن موقعیت امیرالمؤمنین دانست که رسول خدا چه احرامی بسته یا نه؟ نه، فقط آن نفس آن حضرت در همان احرامی قرار گرفت که پیغمبر در آن موقع نیت کرده بود پیغمبر نیت چه احرام کرده بود؟ هر احرامی که انسان بکند یک اثر خاصی دارد احرام به عمره مفرده ببندد یک اثری دارد عمره تمتع ببندد یک اثر دارد قران باشد یکجور است افراد، قران، تمتع اینها هرکدام اثر خاص خودش را دارد به مقتضای آن اثر آثارش هم فرق می‌کند افعالش هم فرق می‌کند.

در عمره مفرده انسان یک افعالی دارد در عمره تمتع یک افعال دیگر دارد در آنجا فرض کنید طواف و حج نساء ندارد در این یکی دارد در آنجا فرض کنید عقار برای شتر و فرض کنید که حذاء برگردن گوسفند انداختن ندارد در اینها این مسائل را دارد خود کیفیت عمره قران اثر خاص خودش را دارد با عمره تمتع فرق می‌کند لذا تکالیف و افعال

هم شما می بینید مختلف شد در بعضی آن تکالیفی که متوجه انسان است و حالا امیرالمؤمنین نمی داند چه بسته اگر می دانست که می گفت قرآن دیگر یا فرض کنید عمره. این که پیغمبر سوال کردند یا علی به چه نیت احرام بستنی؟ حضرت فرمود من به همان نیتی که شما کردی یعنی چه؟ یعنی در آن موقع امیرالمؤمنین فرض کنید متوجه بود نخواست بگوید جلوی افراد ولی این را خواست به پیغمبر بگوید. ما دیگر این را نمی دانیم.

آن مقداری که ما اینجا می دانیم این است که امیرالمؤمنین در آن موقع نیت کرده به آن نیتی که پیغمبر کرده چرا؟ مگر دو نفر نیستند مگر دوتا تکلیف ندارند؟ بالاخره دو نفر هستند و دوتا مکلف پس دوتا تکلیف دارند این که امیرالمؤمنین بیاید و در موقع احرام بگوید خدا من احرام می بندم به همان نیتی که پیغمبر کرده خدا می گوید چرا اینکار را کردی؟ تو باید ببینی تکلیف خودت چیست؟ شاید پیغمبر خواسته قرآن بکند شاید پیغمبر خواسته تمتع کند شاید خواسته افراد بکند شما چرا خواستی به او

احرام ببندی این در اینجا همان وحدت است. چون امیرالمومنین در آن موقع احرام، خود را با پیغمبر یک وجود دید خوب همانی که او کرده برای من هم کرده ما هم یک لبیک می گویم او نیت را چند روز پیش کرده و ما فقط لبیکش را می گویم لبیکش را گفت و آمد و احرام هم درست است در حالی که علما و فقها می فرمایند که انسان باید نیت کند که به نیت افراد و قرآن است. امیرالمومنین چه نیتی کرد؟ خوب نداریم حضرت نیت کرده باشد این که راجع به حضرت آمده این است که به آن نیتی که رسول خدا به آن نیت احرام بست همان.

تلمیذ: خود نفس عمل نیت است دیگر بروز

خارجی که همه ببینند نداشت؟

استاد: آقا نیت احرام بالاخره با نیت خوردن

و خوابیدن فرق می کند

تلمیذ: آیا اینطور بوده مثلاً چند نفر وقتی

جایی هستند و از نظرشان پرسیده شود می گویند هر

چه آقا گفت نظر ما همان است آیا حضرت در آن

لحظه خودشان را نمی خواستند لحاظ کنند؟

استاد: نه، ببینید من می‌خواهم بگویم که
بالاخره احکام تکلیفی همه بر اساس همان ضوابط
تعیین شده است شما فرض کنید وقتی که می‌خواهید
نماز ظهر بخوانید می‌توانید نیت نماز مغرب کنید؟
باید نیت نماز ظهر کنید حالا می‌توانید بجای واجب
نیت مستحب کنید؟ نمی‌توانید.

حالا نیت چهار رکعتی و دو رکعتی را
می‌گویند بله لازم نیست که قصر یا تمام باشد حالا
بالاخره نیت واجب که باید کرد لازم نیست بگوئید
واجب قربی الی الله و صدایتان هم به سقف برسد نه
همین که در ذهنتان هست وضو گرفتید برای نماز
ظهر خودش نیت ظهر است و نیت وجوب و از
استحباب خارج می‌کند مگر اینکه بخواید نافله ظهر
بخوانید لذا نیت وجوب، شرط است. لذا نیت تقرب
هم حتی به اصطلاح لازم نیست که نیت تقرب جدا
باشد همین که شما امثالاً لأمر از امر مولی وضو
گرفتید یعنی تقرّب لذا اینها هیچکدام شرط نیست
لذا همان نیت وجوب است که آن نیت وجوب هم
متولد از همان جری فعل است. همان که فعل از آن

بر این اساس جری دارد این خودش نیت است نیت نماز ظهر است.

در مورد احرام خوب انسان باید بداند چه احرامی ببندد شتر می خواهد همراه خودش ببرد باید نیت قران کند عمره مفرده می خواهد بجا بیاورد باید نیت افراد کند تمتع می خواهد انجام بدهد بعدش حج می خواهد انجام بدهد بالاخره نیت تمتع لازم است در موقع لبیک بالاخره چه کار می خواهی بکنی؟ این احرامی که الان داری می بندی می خواهی با آن طواف نساء و صلاه طواف نساء بکنی یا نه؟ خصوص تمتع نمی شود اصلا نمی توانی نیت تمتع انجام بدهی اگر می خواهی مفرده باشد مثل اینکه شما بخواهید بروید عمره مفرده بگوئید می خواهم تمتع انجام بدهم خوب نمی شود شما که می خواهی تمتع انجام بدهی دیگر آن را ندارد لذا اصلا باطل می شود اصلا بطور کلی احرام باطل است لذا این مساله در اینجا است که امیرالمومنین در آن موقع چه نیتی را از این نیت های ثلاثه در ذهن خودش برای عقد احرام خطور داد؟ افراد بود تمتع بود یا قران کدام از اینها

بود؟ البته قران که برای اهل مکه است عمره ندارد
عمره‌اش مفرده است بعد است به سمت عرفات
است بالاخره یا مفرده بود یا تمتع بود در حالی که
حضرت می گوید هیچکدام نیت من همان نیت شما
بود این نیت را خدا از امیرالمؤمنین قبول کرد بدون
اینکه حضرت نیت افراد داشته باشد یا نیت تمتع این
چرا؟ چرا از ما قبول نمی کند و از او قبول می کند
چون نفسش با پیغمبر یکی بود و پیغمبر وقتی که آن
نیت را بست همان نیت به حساب امیرالمؤمنین
بخاطر اتحاد در نفس گذاشته شد خوب لازم هم
نیست بداند چه است می آید می آید می آید تا می رسد
به پیغمبر خوب الان بنده یا رسول الله چکار کنم
بالاخره به حساب تمتع بگذارم یا افراد بگذارم خوب
حالا از این به بعد تکلیفمان را فهمیدیم یا اگر از
پیغمبر سوال نمی کرد باز خود آن اتحاد او را سوق
می داد به همان حرکتی که آن حرکت را رسول خدا
می کند سوق می داد به همان سمت و به همان سو
لازم نبود برود از پیغمبر سوال بکند مثلا حالا چکار
کنم می گوید الان باید اینکار را انجام بدهد پس

رسول الله این کار را کرده است الان نباید این کار را انجام بدهد ندیدن هم مثل ندیدن ما نیست که هزار شک و شبهه باشد حق است که برای او ظهور پیدا می کند حق را می بیند نه آن دیدن ما به درد عمه مان می خورد عمه و خالمه مان، مادر بزرگهایمان که به رحمت خدا رفته اند آن به درد آنها می خورد دیدن آنها دیدن حق و واقع است دیدن ما دیدن شک است آقا من خیال کردم تو غلط کردی خیال کردی آقا اینطور من حدس زدم که نظر حضرت آقا اینطور است تو بیخود کردی حدس زدی کی به تو گفت مگر حدس حجت است مگر ظن حجت است کی گفته؟ چرا نرفتی یقین پیدا بکنی؟ خیال کردم به نظرم، نظر مرحوم آقا اینطور بود بیخود کردی. من یک دفعه رفتم پیش مرحوم آقا گفتم یکی از افراد می گویند که نظر شما در فلان قضیه این است حالا دیگر اسم نمی برم شاید مشخص بشود در فلان قضیه ایشان یک دفعه عصبانی شدند داشتند قبایشان را در می آوردند گفتند غلط کرده است اینها به چه حقی بلند می شوند می آیند هر غلطی را به من نسبت

می دهند نخیر نظر من این است. صدوهشتاد درجه خلاف، وقتی گفت طرف بلند می شود می آید صاف و پوست کنده در روز روشن جلوی آقا می گوید نظر شما این است حالا شما ببینید بعد از فوت پدر ما چه چیزهایی در خواهد آمد.

آن که در روز روشن و جلوی پدرمان می گویند نظر شما این است که ایشان اینجوری عصبانی می شوند گفتند غلط کرده گفته مثلا گفته فلان، دیگر آقا رفته و دستش هم از دنیا کوتاه شده دیگر حالا بیا حضرت آقا شنیدم از مرحوم آقا اینطور بود با آقا سوال می کردیم دیگر بیا و کلیله و دمنه هایی بده بیرون برای اینکه چه؟ برای اینکه یک دروغ، واقعاً دروغ است به خدا به پیغمبر به این حضرت معصومه دروغ است والله ما با کسی دشمنی نداریم من نمی فهمم من دشمنی ندارم بیایم خلافتش را بگوئیم اگر قرار بود من پسر دوم آقا هستم من اولی هستم به اینکه مطالب را بدانم دیگر حالا انشاءالله تتمه اش برای فردا و این یکی از مواردی است که اصلاً خدا این قضیه را پیش آورده برای

اینکه اهل معنا بفهمند همین قضیه امیرالمومنین را با چیز یک دفعه از مرحوم آقا شنیدم که ایشان فرمودند این اسراری است که از اسرار ولایت است در اینجا افشا شده است اسرار ولایتی که افشا شده است یکی اینجاست ایشان فرمودند چندجا افشا شده است و منتهی اهل معنا باید بگیرند و مساله را بفهمند.

کدام یک از اصحاب پیغمبر و افراد دیگر را ما سراغ داریم یک همچنین مساله‌ای به همین نحو اگر هم بوده مثلا نسبت به سلمان آنها صدایش را در نمی‌آوردند بخاطر اینکه حفظ ولایت بشود آنها صدایش را در نمی‌آوردند.